

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا أبى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

بحث در ادله مثبتة نظريه اول بود برای تقديم مقيد بر مطلق که اين نظريه اين بود که حجيت ظهور عند العقلاء و عند الشرع مقيد است به اين که اظهري بر خلاف آن نباشد. سه راه تا به حال برای اثبات اين نظريه بيان شد.

راه چهارم:

راه چهارم که اشاره‌ای به آن شد در جلسه قبل اين هست که تجربه بشری ثابت کرده که گویندگان و متکلمين به طواهر، معمولاً مرادشان طبق همان ظاهر است و گاهی تخلف می‌شود که ظاهري را گفتند ولی مراد جدی‌شان نیست علی‌رغم اين که طواهر حال‌شان نشان می‌داده مراد جدی‌شان همین است ولی بعد معلوم شده که مراد جدی‌شان اين نیست. در تجربه‌ها انسان می‌بيند، صحبت‌هایی که می‌شوند از افراد می‌بيند که اين طوري است. معمولاً آن چه که گفتند همان بوده که می‌خواستند. ولی خیلی وقت‌ها هم تخلف داشته و برخلاف آن ظاهري که نشان داده می‌شده مرادشان نبوده. خیلی از اين دعوها، گلابه‌ها و این‌هایی که در خانواده‌ها افراد، دوستان، اقوام و این‌ها پیدا می‌شود گاهی در اثر همین است. آن یک مطلبي گفته، گاهی یک چیزی گفته، یک ظاهري داشته، و بعد هم برای‌شان معلوم شده که واقعاً اين شخص مرادش اين نبوده. یک امر دلسوزانه‌ای بوده، روی عناد و چیز دیگری نبوده. بعد اين روشن می‌شود. ولی معمولاً و غالباً مطابق با همان است که در ظاهر کلام است. همچنین در آن طواهری که قوت دارد، اشتداد دارد ظهورش، اين حالت در آن‌ها هم همین طور است. آن‌ها هم مشاهده انسان می‌کند که غالباً مراد متکلمين مطابق همان ظهور است و تخلف کم است. بعد اين دو تا را وقتی انسان با هم مقایسه می‌کند می‌بيند که درصد تخلف در ظهورات معمولی اکثر است از مواردی که ظهورات قوی، شديد و به حساب وقتی با آن مقایسه می‌کنيم اظهر است. تخلف در اين موارد کمتر است و بیشتر مرادات طبق همان اظهر هست. کمتر می‌شود آدم و متکلمی یک کلامی که ظهور قوی دارد خیلی و شديد دارد در یک امری، آن را گفته باشد و کنارش هم قرينه اقامه نکرده باشد متصلاً و خلافتش را اراده کرده باشد مگر یک جاهایی امر استثنایی پیدا بشود. تقیه‌ای مثلاً باشد و جانش در خطر باشد، ممکن است به لفظ خیلی شديد و غلیظی هم یک مطلب خلاف واقعی را خودش بیان بکند ولی مراد جدی‌اش نباشد. اين می‌شود اما یک موارد استثنایی است. بنابراین، اين چنین گفته می‌شود که تخلف مراد جدی از ظهور در موارد ظهورات قویه و شديد بسیار کمتر و اندک است از ظهورات معمولی غير شديد و غير قوی. و یا اين طرف سکه را بفرمایيد. تطابق در آن ظهورات قویه اکثر است از تطابق در آن ظهورات معمولی. چه به نام تخلف، چه به نام تطابق.

خب اين تجربه بشری نشان می‌دهد که واضعين و عقلايی که آمدند حجيت را جعل کردند برای طواهر، قهراً چون اين حجيت بر اساس حکمت است و بر اساس مصلحت است، قهراً آن طواهری را که حجت کردند به خاطر اين مصلحت، به خاطر اين حکمت، مقيد کردند به اين که آن اظهر برخلافش نباشد. چون آن اظهر معمولاً اثبات کرده برای ما که تخلف در آن کمتر است، تطابق در آن اکثر است. اما در ظهورات معمولی تخلف آكد

است، بیشتر است، عدم تطابق بیشتر است. چون این چنینی است در مقامی که متکلمی قهراً یک کلام ظاهری می‌گوید، یک کلام اظهري می‌گوید، آن غلبه باعث می‌شود که عقلاء در تصمیم‌گیری‌شان برای جعل حجیت این حکمت را در نظر بگیرند. پس در این جا ما از این که این غلبه را خودمان احساس می‌کنیم که در تجربه بشری وجود دارد و از آن طرف می‌دانیم جعل عقلاء بر اساس حکمت و مصلحت است، از این کشف می‌کنیم که پس مجعول عقلاء باید این جور نباشد که بگویند ظواهر مطلقاً حجت است ولو اظهري برخلافش باشد. بلکه حجیت ظواهر معمولی را قهراً مقید می‌کنند به این که اظهري برخلافش نباشد، چیزی که معمولاً تخلف در آن کمتر است و تطابق بین گفته شده و خواسته شده اکثر است آن نباشد در بین. و لذا ما خودمان هم که کلاه خودمان را قاضی کنیم و به ما بگویند که به شما اختیار دادیم که جعل کنید حجیت را، ما خودمان بخواهیم طبق مصلحت و حکمت جعل بکنیم، همین کار را می‌کنیم.

پس بنابراین توجه به این مقدمات، یکشف لنا بر این که آن مجعول عقلایی چیست. آن مجعول عقلایی این است.

این یک بیان است.

این بیان را من نسبت نمی‌دهم به محقق شهید صدر قدس سره ولی فرمایشاتی در ثنای کلام ایشان در بعضی مواضع هست من از آن اقتباس کردم و به ذهنم آمده که ایشان در آن جا شبیه چنین حرفی می‌خواهد بزنند و این حرف را حالا می‌شود در این جا گفت و زد.

سؤال: عذر می‌خواهم استاد این اغلیت مواردش ظن می‌آورد، آیا حجت است؟

جواب: بله؟

سؤال: این اغلیت، غالباً این جوری است ظن می‌آورد، یک گمان می‌آورد ولی این ظن حالا یا باید ثابت کنیم جزو ظنون معتبره است یا این که قطع پس حجت نیست. از باب ظن الاغلیت می‌شود، حالا خود این اغلیت منشأش چه بوده؟

جواب: شما دقت در بیان نفرمودید، آن که بود این بود که گفتیم تجربه بشری این را ثابت کرده که در اظهارها تخلف کمتر است و تطابق بین آن اظهار و مراد جدی اکثر است ولی در ظهورات معمولی تخلف بالنسبه به آن بیشتر است. مثلاً ظهورات معمولی هشتاد درصدش مطابق است، و بیست درصد مخالف است. در تجربه معلوم شده برای انسان. اما در آن جاهایی که نه، ظهور قوی و اکید هست معمولاً دیدیم که هر کسی می‌گوید بعدها در اثر تجربه‌ها، قرائن بعدی، مسائل بعدی، ده درصدش، پنج درصدش در می‌آید که مخالف است. خب این یک واقعیت خارجی است. یک واقعیتی است در عالم خارج. حالا می‌گوییم کسانی که خواستند برای ظهورات جعل حجیت کنند، وقتی این واقعه را می‌بینند، حکمت اقتضاء می‌کند که مطلقاً بیایند بگویند ظواهر معمولی حجت است حتی اگر در مقابلش آن جور چیزی است که تخلفش کمتر است. نه، پس از این کشف می‌کنیم که این جاعلین حجیت که عقلاء باشند در مقام جعل حجیت این واقعه خارجی را از نظر دور نداشتند. ما نمی‌خواهیم به غلبه استدلال کنیم و بگوییم شارع باید حجت بکند این را. داریم در عقلاء می‌گوییم. می‌گوییم شما الان منصب جعل به شما دادند. گفتند اختیار دست شما است و شما بیا جعل بکن حجیت را. شما وقتی می‌خواهید جعل حجیت برای ظواهر بکنید، اگر از این تجربه اطلاع داشته باشید چه جور می‌آید جعل می‌کنید؟ قهراً

می‌گویید ظهور معمولی حجت است و متبع است و قابل احتجاج است که یک اظهر آن چنانی که معمولاً متکلم مطابق آن اراده می‌کند تخلف در آن کم هست نباشد. و الا در این جا که دوران امر شده بین این که این ظاهر باشد و آن اظهر از آن صادر شده است و تجربه نشان داده که تخلف اراده در آن اظهر از آن کمتر است تا این ظاهر، می‌گوییم ظاهر است که این جا برای ... چون این مسأله هم مفروض است که حجت ظواهر و این‌ها برای کشف از مرادات است، طریقت به مراد دارد. ما نمی‌خواهیم این جا بگوییم غلبه را حجت قرار می‌دهیم. غلبه، ملاک و مصلحتی است برای جعل. جاعل باید این مصالح و این حکمت را در نظر بگیرد. این را داریم می‌گوییم.

سؤال: پس منشأ می‌شود تجربه. تجربه شبیه روش دوم نیست که می‌رویم تحقیق و تفحص می‌کنیم؟

جواب: نه. آن این است که اثبات این حجت را می‌خواهیم بکنیم از یک کار میدانی. یعنی کار به مصالح نداریم. باید برویم در مردم و بگردیم ببینیم این جوری هست یا نیست. این که علت جعل چه بوده کاری به این ندارد. آن راه بعدی این بود که می‌آیند چه کار می‌کنند؟ شهادت کسانی را که می‌گویند در سیره عقلاییه این چنین است. در این جا ما در اتاق نشستیم و می‌گوییم راهی نداریم برویم عالم را بررسی بکنیم. ولی در اتاق مطالعه‌مان، در کتابخانه‌ی نشستیم و خودمان محاسبه می‌کنیم و با این محاسبه می‌خواهیم بفهمیم که جعل عقلایی چه جوری است. پس در آن این است که می‌رویم عمل‌شان را در خارج بررسی می‌کنیم. مثل این‌هایی که آمار می‌گیرند و می‌روند در خانه‌ها و از افراد سؤال می‌کنند. خب سؤال می‌کنند. یک وقت نه با تحلیل می‌خواهیم برسیم به آن چیزی که با سؤال روشن می‌شود. در این جا از راه توجه به علل جعل و حکمت جعل و مصلحت جعل و این که عقلاء هر چیزی را جعل می‌کنند علی طبق المصلحة و الحکمة هست، می‌خواهیم بفهمیم که مجعول آن‌ها چیست. پس بنابراین اگر بگویند از کجا شما می‌گویید که حجت ظواهر مقيّد است عند العقلاء به این که اظهر برخلافش نباشد، می‌گوییم از این راه که این غلبه، این تجربه حاصل است و همین توضیحاتی که دادم.

سؤال: استاد جاعلین قرار است از استعمال مردم تبعیت کنند یا استعمال مردم باید از آن جعل و بناء عقلایی تبعیت کند؟ این که شما می‌فرمایید انگار اول بنا است که استعمال ذکر می‌شود بعد بنا.

جواب: حالا دیگر این‌ها بحث‌های جامعه‌شناسی و روانکاری است و باید شماها این‌ها را با هم مخلوط کنید تا این که ... ببینید الفاظ که وضع شده روی یک حاجت و نیازی بوده. بعد این الفاظ، وضع شده و دارند استفاده می‌کنند، تشکیل جمله می‌دهند. اما از روز اول هم نیامدند بگویند حجت است. این در جامعه که انتشار پیدا می‌کند، دأب می‌شود، روش می‌شود و بعد دیگر استقرار پیدا می‌کند این حجت از طرف عقلاء. یک مجلسی هم نمی‌گیرند، یک پارلمانی نیست تا رأی‌گیری کنند و بگویند جعلنا این حجت را. این خود به خود در گذشت زمان همه آراء بر این قرار می‌گیرد. حالا اسمش را بگذارید آراء محموده که مثلاً ابن الرئیس و عده‌ای می‌گویند که کم‌کم این آراء محموده خود به خود متراکم می‌شود بر یک مسأله‌ای. حالا این جا هم همین جور است. یعنی همه که دیدند این است، روش‌شان این شده که پس به این احتجاج باید کرد. به این اظهر باید احتجاج کرد نه به این ظاهر. اظهر هست که تخلف در آن کم است. ظاهر هست که تخلف در آن بیشتر

است. پس به این باید احتجاج کرد. این، حجت است. حالا از این که به این باید احتجاج کرد، تعبیر می‌کنیم به این که این حجت است.

در صفحه 198 جلد هفتم، برای یک بحثی ایشان فرمود:

«أو يقال: بوجود غلبة نوعية ابتداءً في أن المتكلم المتعهد بإرادة المعنى من كلامه جداً

آدم‌های این جوری نه این که حاذق است یا فلان

يكون قاصداً للمعنى الأظهر في موارد صدور كلامين مختلفين منه. و بذلك ينعقد الظهور التصديقي النهائي على طبق الأظهر. فإن غلبة مطابقة المراد مع المدلول التصوري تشتد و تتأكد باشتداد الظهور في المدلول التصوري إذ كلما كان الظهور التصوري أقوى كانت غلبة إرادته و عدم إرادة خلافه أكثر.» [1]

خب این یک بیان است.

سؤال: صغری را اثبات نکرد فقط ...

جواب: بله. خب بله صغری جدا است. ما فعلاً در این کبری هستیم که مقید است این کبری حجیت ظهور.

سؤال: ... اظهری که چنین خصوصیات داشته باشد.

جواب: اظهرها معمولاً این جوری است وقتی تناسبش را با آن ظاهر می‌سنجیم.

سؤال: اظهر یعنی آن که یک کمی روشن‌تر باشد. بر آن که یک کمی روشن‌تر باشد، واژه اظهر صادق است.

جواب: باشه، اظهرها این جوری است.

سؤال: و حال آن که این طوری نیست. یک چیزی ظهورش مثلاً شصت درجه است و دیگری شصت و دو درجه است، عرف می‌گوید یک اشتداد معتناهی باید داشته باشد که عقلاء بگویند کمتر است تخلفش از ظاهر.

جواب: خب حالا شما آن جاهایی که ظهور مثلاً در ادنی درجه ظهور است، یک درجه، نیم درجه از آن بالاتر است ممکن است مناقشه بفرمایید.

سؤال: در مدعای ما که اطلاق و تقیید است کل بحث را اثبات نمی‌کند. مطلقاتی که در مقام بیان گفته شده، اطلاقات عدیده‌ای گفته شده، و یک مقیدی هست، آن قید اظهر است، اما خب باز هم ...

جواب: بله این‌ها خودش بالاخره ملاکات آخری است که شما دارید ضمیمه می‌کنید. این خب لوخلی و طبعه و الا شاید بارها مخصوصاً در فقه عرض کردم که یک وقتی هست مطلقات به حدی زیاد است ولو مطلق است مرحوم شیخ استاد قدس سره دأب‌شان در این بود که اگر مثلاً ده پانزده تا روایت مطلق داریم، هر جا امام علیه السلام رسیده، فرمایش فرموده، هر کس سؤال کرده مطلق جواب داده. در ازمنه مختلفه، در این دوپست و پنجاه سالی که ائمه علیهم السلام صحبت فرمودند می‌بینیم معمولاً در قرون

مختلفه و اعصار مختلفه و ازمنه مختلفه جواب‌ها مطلق است. حالا یک مقید یا یک خاصی داریم. این جا ایشان می‌فرماید که این مطلقات اباء از تقیید دارد. و این جا تقیید نمی‌شود. چرا؟ چون این جا دیگر تراکم این مطلق‌ها با یکدیگر یک قوت ظهوری می‌دهد که شما که هر جا رسیدید، هر کسی سؤال کرده، در هر زمانی نه یک زمان خاص تا بگویید خب این یک ویژگی شاید داشته، امام صادق علیه السلام این جور فرموده، امام رضا علیه السلام این جور فرموده. حضرت عسگری علیه السلام این جور فرموده. هر جا رسیدند، هر کسی سؤال کرده همین مطلق را جواب دادند، همه همین جور جواب دادند حالا یک مقیدی ولو سندش هم درست باشد، حرف هم درست باشد، آمده، این جا این اباء دارد از این که بگوید اطلاق مراد جدی‌اش نبوده. آن روایت را باید حمل بر چه کرد؟ بر افضل حمل کرد و یک تعبیری در آن به کار برد. این‌ها دیگه مکتنفات به کلام است. ما خود اظهر و ظاهر را داریم می‌سنجیم. حالا اگر یک وقتی آن معمولی از معمولی بودن به خاطر این جهت آمد بیرون، آن دیگر معمولی نیست. آن را همان تکرارش، از معمولی بودنش خارجش می‌کند و این نکته مهمی است و آقای آخوند هم قدس سره در بعضی کلمات‌شان در فوائدشان و این‌ها دارند که ما یک ظهوراتی هم داریم که از ضمّ کلمات یک شخص به هم درست می‌شود. یک ظهوری است برای این کلام صادر شده است، و این هم برای این کلام صادر شده است و یک وقت نه کلّ کلمات صادر شده یک ظهور جدید پیدا می‌کند. بلکه محقق حاج شیخ مرتضی حائری قدس سره، شیخنا الاستاد یک مطلب دیگری هم دارند که آن هم خیلی در فقه به درد می‌خورد و مفید است در بحث ظواهر. ایشان می‌فرماید که گاهی هست که نسبت دلیل الف با دلیل ب که می‌سنجیم نسبت عموم و خصوص من وجه است. اما وقتی حرف‌های دیگرش را روی هم رفته با دلیل ب که حساب می‌کنیم می‌بینیم می‌شود یک عام که نسبت آن دلیل با این عام می‌شود اخص مطلق لذا تخصیص می‌زنیم و این هم یک نکته‌ای است که ما معمولاً چه کار می‌کنیم؟ نسبت دو دلیل را با هم می‌سنجیم. اما ایشان می‌گوید نه این دلیلی که الان داری با این می‌سنجی نسبتش عموم و خصوص من وجه است و تخصیص نمی‌خورد و ظاهرش تعارض است اما اگر نگاه کنیم که این دلیلی که الان نسبتش عموم و خصوص من وجه است، این جزء یک مجموعه از حرف‌هایی است که آن روی هم رفته یک عام است. حالا یک ذره‌اش را این جا گفتند، یک ذره‌اش را آن جا گفتند، یک ذره‌اش را آن جا گفتند. اما معلوم است که این گوینده یک عام دارد. این حرف‌های متفرقه و متقطعه، این‌ها قطعات و بَصَعاتی از آن کلی است. این جا و آن جا گفته. این جا ما نباید نسبت دلیل را با بعض بعض بسنجیم و بگوییم عموم و خصوص من وجه است و تعارض می‌کنند، تساقط می‌کنند. این جاها ما باید با آن کبرای کلی که از این‌ها استفاده می‌شود بسنجیم. خب این هم یک مطلبی است که ایشان این مطلب را در فقه در قاعده لاضرر گمان می‌کنم آن جا فرموده. این‌ها مباحثی است که در اصول طرح نشده و جایش در اصول است که به عنوان قواعد اصولیه طرح بشود و بیان بشود.

راه پنجم: (21:36)

راه پنجم راهی است که باز از کلام خود مرحوم محقق شهید صدر استفاده می‌شود و آن این است که این تجربه را در خصوص کلامین الصادین من متکلم واحد پیاده می‌کنیم که ابتدای کلام ایشان بود. یعنی ما می‌بینیم این غلبه خارجی را در تجربه برای انسان و برای بشر ثابت است که وقتی افرادی را که دو سخن گفتند احصاء کنید، و یک سخن‌شان اظهر بوده و یکی ظاهر بوده، تجربه نشان داده به قرائن و شواهد بعد، به گذشت زمان، که

مراد جدی‌اش طبق اظهر بوده. غالباً این جوری بوده. غالباً می‌دانیم مراد جدی او طبق اظهر بوده نه طبق ظاهر. این تجربه در خصوص همین مورد بحث، نه در کلی ظهورات که آن بیان قبل بود. این تجربه در خصوص این مورد که دو کلام از یک نفر صادر بشود و یکی از آن‌ها ظاهر باشد و دیگری اظهر باشد، این تجربه به ما ثابت کرده که معمولاً غالباً مرادهای گوینده طبق اظهر بوده.

سؤال: این یک مصداقی از آن است.

جواب: این تجربه در خصوص این جا دارد می‌گوید. آن جا در کلی ظواهر است و این جا تطبیق می‌کند. ولی در این جا این گونه نیست. در این جا می‌گوید در خصوص این مورد ما تجربه کردیم و این تجربه بشری نشان داده در آن جا. حالا آن جا می‌خواهد در مطلق این جوری باشد یا نباشد، ما به این کار نداریم. یعنی مثلاً شما اگر فرض کنید که درصد تخلف در اظہرهای جدا و ظاهری جدا، مساوی باشد. فرض کنید آن جا این جوری باشد. ظهورهای معمولی هشتاد درصد تخلف دارد، و اظہرها هم که خودش باشد آن هم هشتاد درصد تخلف دارد. فرض کنیم آن جا این جوری است ولی ما می‌بینیم جایی که یک نفر هم اظهر گفته و هم ظاهر گفته، این جاها را وقتی ملاحظه می‌کنیم غلبه نشان داده که معمولاً مرادها طبق اظهر است.

سؤال: به چه دلیل این طور است؟ اگر عندالعقلاء این چنین نباشد، چگونه فقط در این متکلم این طور است.

جواب: بابا عقلاء می‌گویند ما در تجربه آدم‌هایی که این دو کلام را گفته‌اند

سؤال: آدم‌های خاص را می‌فرماید دیگر. اگر عندالعقلاء این چنین نیست و فقط یک مورد این چنین است، این به درد نمی‌خورد برای کلی.

جواب: بابا عقلاء می‌گویند آقای زید، آقای عمرو، آقای بکر، آقای خالد، آن کس، آن کس، این شهر، آن شهر، این نویسنده، آن نویسنده، این گوینده، آن گوینده که آدم‌های مختلف و متفاوت وقتی دیدیم دو کلام گفتند و یکی از آن‌ها ظاهر بوده و یکی دیگرش اظهر بوده، در تجربه برای ما ثابت شده که همه این‌ها غالباً مرادات جدی‌شان طبق اظہرها بوده.

سؤال: اگر همه افراد را می‌گویید، زید و بکر و عمرو و خالد تا الی آخر، می‌شود همان راه قبلی. اگر اشخاص خاص را می‌گوئید، این که به درد نمی‌خورد. چون فقط در این مورد به درد می‌خورد و برای کلی به درد نمی‌خورد.

جواب: توضیح دادم حالا احتراماً لحضرتعالی که من برای شما احترام قائلم عرض می‌کنم. ببینید در آن جا ما یک نگاه می‌کنیم به ظهورها. کار نداریم از متکلمی یک ظاهر و یک اظهر صادر شده. از خود این ظهور در موضوع واحد صحبت می‌کنیم. ما به آمار ظهورها در عالم نگاه می‌کنیم به حسب تجربه و در آن جا می‌بینیم ظهورهای معمولی تخلف مراد جدی از آن بیشتر است. به اظہرها نگاه می‌کنیم یعنی اظہرهایی که اگر با آن‌ها بسنجیم می‌شود اظهر ولو آن که در مقابلش ظاهری نباشد. وقتی این سنخ‌هایی را که اظهر است در دلالت، نگاه می‌کنیم می‌بینیم تخلفاتش بسیار کمتر است. نود و پنج درصد مطابق است، پنج درصد تخلف دارد. خب وقتی این جریان واقعی را در عالم خارج می‌بینیم، کشف می‌کنیم باتوجه به این پدیده که کسانی که جعل حجیت کردند برای ظواهر، آن ظواهر را آمدند چه کار کردند؟ مقید کردند. نگفتند همه ظواهر حجت است.

چون طبق مصلحت و حکمت جعل می‌کنند، عاقلند، عقلاء هستند، قهراً آن که جعل کردند این است که جایی که ظاهر در مقابلش چیزی باشد که خطای آن کمتر است، تطابقش بیشتر است، نمی‌آیند آن ظاهر را در مقابل آن حجت بکنند، به آن استدلال بکنند. این خلاف حکمت است. پس عکسش را می‌کنند. یعنی او را حجت می‌کنند و دست از آن ظاهر برمی‌دارند. و آن ظاهر را حجت نمی‌کنند. این برای کلی است. و بعد این کلی را می‌آییم تطبیق می‌کنیم و می‌گوییم خیلی خب حالا اگر از یک نفر هم آن ظاهر صادر شده و هم این اظهر صادر شده، طبق آن باید این حرف را بزنیم. این تطبیق می‌کند. اما در این راه پنجم می‌گوییم نه ما حالا کار نداریم به این که ظهورهای معمولی خود به خود چه جور هستند، آن اظهرها خود به خود چه جور هستند. می‌رویم احصاء می‌کنیم حرف‌های کسانی را که یک اظهر گفتند و یک ظاهر گفتند در موضوع واحد. همان را، در این حوزه محدود آمارگیری می‌کنیم و دقت می‌کنیم. کاری به آن‌ها ندارم. ممکن است در آن جاها مساوی باشند ولی ببینیم این جا چه جوری است. این جا که دقت می‌کنیم مرحوم محقق شهید صدر این جوری می‌گوید که عبارتش را خواندم برایتان. ایشان در این خصوص می‌فرماید:

«أو يقال: بوجود غلبة نوعية ابتداء في أن المتكلم المتعهد بإرادة المعنى من كلامه جداً يكون قاصداً للمعنى الأظهر في موارد صدور كلامين مختلفين منه» [2]

در خصوص این جا. در خصوص این جا می‌بینیم این غلبه وجود دارد. ولو این که مطلق که نگاه کنیم غلبه نباشد. یعنی آمار که می‌گیریم، در مطلق که نگاه می‌کنیم، غلبه نباشد اما این جاها که یک اظهر گفته و یک ظاهر گفته، خود این حوزه را که نگاه می‌کنیم می‌بینیم که غلبه با اراده اظهر است مثل تورم نقطه به نقطه و سراسری حساب می‌کنند. این جا هم وقتی که خصوص این حوزه را نگاه می‌کنیم می‌بینیم غلبه با اراده اظهر است. چون این چینی است کشف می‌کنیم که پس حجتی که عقلاء می‌آیند برای طواهر در این ظرف جعل می‌کنند، باید طبق مصلحت و حکمت باشد، پس بنابراین این جا عمل نمی‌کنند به آن ظاهر بلکه عمل می‌کنند به اظهر پس حجت ظاهر در این جا پیش این‌ها مقید و مشروط به این است که آن نباشد و اگر آن بود دیگر به آن عمل نمی‌کنند. این هم بیان دیگری است که این شهید رضوان الله علیه فرموده. در این جا فرموده ایشان. به مناسبتی در باب دیگری این فرمایشات را فرموده. اما کاش در این جاها هم اعاده فرموده بود این حرف‌ها را.

سؤال: حاج آقا طبق این بیان خود ظهور می‌شود مقید. چون مراد طبق اظهر است دیگر. طبق راه پنجم ظهور تصدیقی ثانیه مقید می‌شود نه

جواب: حجتش مقید می‌شود. چون منفصلاً ظهور فی نفسه درست شد.

سؤال: ولی مراد طبق ...

جواب: مراد درسته. این ظهوری است خودش دیگر. ظهور برای

سؤال: مراد جدی از آن نداشته.

جواب: ما قطع که نداریم. آن، فی نفسه چون منفصل است یک ظهوری دارد. نمی‌گوییم قرینه است. این جا الان به قرینیت کار نداریم. اگر قرینه باشد درسته. این جا قرینیت نیست. مفروض این است که دو تا ظهور است. در نظریه اولی می‌خواهیم بگوییم ظهور مقید است.

سؤال: استاد این تجربه که می‌فرمایید چه در این مورد چه در آن مورد قبلی به خودی خود نمی‌تواند موضوعیت داشته باشد به نظرم یک عنوان مشیری است. تجربه بالاخره مبتنی بر یک استقرایی است، مبتنی بر یک بررسی تامی است که مثلاً ما می‌رویم انجام می‌دهیم بین افراد و اشخاص و این‌ها یا به نوعی مبتنی بر یک شهادتی است که حالا می‌شود عناوین قبلی. یعنی خود تجربه به خودی خود این جا خودش نیست که به هر حال ما را به سمت این نکته ببرد.

جواب: بله حق با شماست ولی ما هم به تجربه‌ی تنها اکتفا نکردیم. آن منضماتش را چه گفتیم؟ ببینید تجربه نشان می‌دهد که یک واقعیت این چنینی در خارج وجود دارد. این از یک طرف است و از یک طرف دیگر قهراً جعل حجیت برای ظواهر من العقلاء علی طبق الحکمة و المصلحة هست. آیا عقلاء با این که این تجربه را می‌بینند می‌آیند ظاهر را بلاقید می‌گویند ولو اظهر در قبالش باشد ما حجت می‌کنیم، به آن احتجاج می‌کنیم و حال این که تخلف آن ظاهر اکثر از آن اظهر و تخلف اظهر کمتر است و تطابق اظهر اکثر است. این کار را می‌کنند؟

سؤال: این حکمت هم از خود تجربه به دست آمده.

جواب: مثل این که شما در فقه می‌گویید آقا عقل این را حکم می‌کند و می‌شود شارع این جا این را نگفته باشد. مثلاً در مسأله ولایت فقیه می‌گوییم چه؟ حالا هیچ روایتی هم فرض کن نداشته باشیم. می‌گوییم می‌شود مردم را در زمان غیبت خدا متعال بفرماید هیچ حکومتی نباید باشد، هرج و مرج باشد. می‌شود؟ نمی‌شود چنین چیزی. زندگی نمی‌شود کرد. کشت و کشتار و خونریزی می‌شود. قوام نمی‌تواند زندگی پیدا کند. پس خدای متعال چنین حرفی را نمی‌زند. چون این مفسده واضح را می‌فهمیم، می‌فهمیم خدا چنین جعلی را ندارد. این جا هم می‌گوییم وقتی ما می‌بینیم آن جا این چنینی است، آن اظهر تخلفش کمتر است، درصد تطابقش اکثر است، آن ظاهر کمتر است تطابقش و تخلفش بیشتر است عقلای حکیم که براساس حکمت دارند جعل حجیت برای ظواهر می‌کنند می‌توانند بیابند بگویند که ما ظواهر را حجت کردیم ولو در مقابلش اظهاری باشد؟ نه. این را داریم ضمیمه می‌کنیم. آن تجربه این زمینه را درست می‌کند که این را ضمیمه بکنیم و این نتیجه را بگیریم.

راه ششم: (33:39)

بیان بعدی این است که ما به این غلبه و فلان کار نداریم. از راه غلبه و این‌ها نمی‌آییم. از این راه می‌آییم که باز این غلبه احتیاج دارد به یک کار میدانی، بررسی این طرف و آن طرف تا ببینیم چه جوری است. این راه این است که از راه تناسب بیان با مراد پیش می‌آییم. مثلاً یک کسی که یک مطلبی را اراده جدی نکرده، آیا می‌آید با یک کلام خیلی شدید الدلالة و نص یا چیزی که شانه به شانه نص می‌زند مثل یک ظهور خیلی قوی بیاید بیان می‌کند؟ فلذا در روایات هم گاهی همین را قرینه می‌گیرند برای این که یک روایت حمل بر تقیه نشود. می‌گویند اگر امام علیه السلام می‌خواهد تقیه کند باید از کنارش می‌گذشت. اما امور تأکید بیاورد، چه کار بکند. مگر تقیه خیلی شدید و غلیظی باشد. و الا در آن موارد معمولی چیزی که اراده جدی ندارد، تقیه خیلی شدید ندارد، معمولی هم می‌گوید. سرمایه‌گذاری و الفاظ دال قوی را نباید آن جا استعمال کرد. خب این تناسب به

ما نشان می‌دهد کسی که یک ظاهر گفته، و یک اظهر گفته، و آن اظهر را اراده نکرده باشد، آن وقت بیاید سرمایه‌گذاری کلان و شدید کرده باشد در طرف اظهر و اراده نکرده ولی آن ظاهر را اراده کرده باشد. این برخلاف تناسب است، برخلاف درک عقلایی و مشی عقلایی کل فرد فرد است. این مطلب عقلی و عقلایی بدون این که نیاز باشد ما برویم غلبه را پیدا بکنیم، این به ما نشان می‌دهد که اگر کسی اظهر می‌گوید و ظاهر هم می‌گوید، باید اظهر را اراده کرده باشد. این سرّ همان غلبه است که آن جا به معلول تمسک می‌کند. آن غلبه چرا پیدا شده؟ کشکی که پیدا نشده. منشأ تحقق آن غلبه همین مطلب است. حالا ما به خود این مطلب توجه می‌کنیم که تناسب بیان با مبین و این که اگر مبین جدی نیست بیان معنا ندارد شدید باشد. مگر در موارد استثنایی و مثل تقيه‌هایی که خیلی شدید است و امام علیه السلام در مظان اتهام است. آن جاها برای این که اتهام را بزدايد از خود و چه کند ممکن است همان که اراده جدی نفرموده آن را با بیان اقوی بفرماید.

خب این هم باز به ما نشان می‌دهد که باز به ضمیمه همان حرف‌ها که چون این چینی است حالا عقلاء که می‌خواهند جعل حجیت برای ظواهر بکنند، قهراً چون عقل و سلوک عقلایی اقتضای این را دارد می‌آیند در این موارد حجیت ظاهر را مقید می‌کنند به این که چنین چیزی در قبالش نباشد و قهراً آن اظهر را حجت قرار می‌دهند نه این ظاهر را.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

[1]. بحوث فی علم الأصول، ج 7، ص: 198 - 199

[2]. بحوث فی علم الأصول، ج 7، ص: 198